

# چرا بچه‌ها کتاب نمی‌خرند (۲)

در شماره قبل، پاسخ چند نفر از دست‌اندرکاران ادبیات کودک و نوجوان را خواندیم. در این شماره، پاسخ تعدادی دیگر از نویسندگان را بی‌هیچ مقدمه و توضیحی می‌آوریم.

## حمید نوایی لواسانی نویسنده



می‌شود گفت بچه‌ها در خریدن کتاب سهمی ندارند؛ حتی در خواندن کتاب. اگر خانواده‌ای هم بخواهد بخشی از هزینه‌های خود را به خریدن کتاب اختصاص دهد، آن بخش، سهم ناچیزی خواهد بود و خودشان، بدون در نظر گرفتن سلیقه فرزندان‌شان، اقدام می‌کنند. برای همین، بچه‌ها اساساً به طرف کتاب نرفته‌اند. این یک بحران است؛

این که ما برای بچه‌هایمان حقوقی قابل نمی‌شویم، این که بچه‌هایمان باید یاد بگیرند که پول توجیبی‌شان را چگونه خرج کنند و علاوه بر این، آموزش و پرورش هم در این زمینه به بچه‌ها آموزش نمی‌دهد. بچه‌ها باید بفهمند که ادبیات و کلاً مطالعه، نقش زیادی در زندگی آن‌ها دارد. آن‌ها نمی‌دانند که با مطالعه کتاب، تجربه زندگی‌شان بالا می‌رود و یاد می‌گیرند که تجربه‌های تلخ زندگی را تکرار نکنند و برای زندگی آینده، پخته‌تر شوند. اما بچه‌های ما متأسفانه، این حس را ندارند؛ چون یاد نگرفته‌اند و نمی‌دانند که زندگی، به نوعی در ادبیات حضور دارد و برعکس، آن‌ها ادبیات را چیز پیش پا افتاده‌ای می‌دانند.

## محمد رضا یوسفی نویسنده



به نظر من، عوامل متعددی در این معضل دخیل هستند که یکی از آن‌ها عامل تاریخی است. بعد از انقلاب، روند سیاسی کشور ما حالت خاصی پیدا می‌کند. درگیری‌های سیاسی، شرایط بحرانی مثل جنگ و... سرانجام، منجر به این شد که کتاب و کتاب‌خوانی تحت تأثیر قرار بگیرد؛ به گونه‌ای که طی یک دهه، خانواده‌ها از کتاب رمانده شدند. ولایح در دهه ۶۰، تیراژ کتاب به شدت افت می‌کند و ناشران، بیشتر به سراغ چاپ کتاب‌های بازنویسی شده می‌روند و کم‌تر کار خلاق می‌بینیم. و بعد، سوژه‌هایی رواج می‌یابد مثل جنگ و انقلاب که سوژه‌هایی از پیش تعیین شده‌اند و به نویسندگان سفارش داده می‌شوند.

تازه، داستان‌هایی که بر مبنای این سوژه‌ها تولید می‌شود، به دست خواننده‌های خود نمی‌رسد؛ چون با تیراژهایی محدود تولید و در کتابخانه محبوس می‌شوند و یا در انبارهای دولتی می‌مانند. در دهه ۷۰، با توقف جنگ و از بین رفتن بحران‌های

هیجان‌انگیز و سردرگمی شدید نویسنده‌ها، خانواده‌ها و... وارد عرصه‌ای می‌شویم که نویسنده می‌خواهد اثر تولید کند. نویسنده‌ای که در دهه قبل، مراحل جوانی و تجربه را طی کرده بود، می‌خواهد در این دهه، دور از گرایش‌های گروهی و سیاسی وابستگی‌های دسته‌ای، بنویسد و خودش باشد.

در این دهه، نویسنده‌هایی که با شکل گرفتن انقلاب به این عرصه آمده بودند، صحبت از نوآوری می‌کنند و می‌خواهند خودی نشان دهند و این در شرایطی است که به دلایلی که گفته شد، ما خواننده‌های خود را از دست داده‌ایم.

در این جا مشکل اول را نویسنده دارد. نویسنده سردرگم است؛ چون با یک جریان و موج سیاسی، وارد عرصه نویسندگی شده، کم‌تر به مخاطب خود اندیشیده است.

نویسنده بیش از آن‌که به دنبال نیازهای خواننده‌ها باشد، به دنبال ارضای خود و پرداختن به موضوع‌های مورد علاقه‌ی خود بود. جامعه‌ای که نویسنده آن را رها کرده باشد، دچار بحران می‌شود و ما مواجه می‌شویم با طیفی از نوجوان‌ها که کتاب‌های مخصوص بزرگسالان را مطالعه می‌کنند؛ چون نویسنده‌ای وجود نداشته که برای آن‌ها کتاب بنویسد. در این دوره کتاب‌های بالزاک، دانیل استیل و... خواننده پیدا می‌کنند که البته، قشر جوان و نوجوان بیش‌ترین خواننده‌های این نویسندگان هستند.

عامل تعیین‌کننده‌ی بعدی، جامعه است. مطبوعات ما، نشر کودک و نوجوان ما در وجه غالب، دولتی است و طبیعی است که در هیچ کجای جهان، ادبیات دولتی نمی‌تواند پاسخ‌گوی جامعه باشد؛ چون هر دولتی، دنبال یافتن پاسخ‌های سیاسی روز مردم است و در نتیجه، نوعی اندیشه سیاسی مصرفی را باب می‌کند. چند سال این سوژه عمده می‌شود، چند سال آن سوژه و... که از سوی دولت القا می‌شود. ناشرهای بزرگی مثل کانون که بنا به گفته خودشان ۳۵ درصد تولید کتاب برای کودکان و نوجوانان در اختیارشان بوده است، تلاش‌شان در عرصه ادبیات خلاق کم بود. در هیچ جای دنیا، تعداد نویسنده و تعداد کتاب‌های چاپ شده بیان‌گر روند تکامل نیست، بلکه محدود آثار خلاق، بیان‌کننده تکامل آنهاست و تولید آثار خلاق، الگو قرار می‌گیرد و نویسنده جوانی که می‌خواهد وارد عرصه خلاقیت شود، خود را با آن الگو می‌سنجد.

خلاصه آن‌که در حال حاضر، کسی پاسخ‌گوی نیازهای ادبی و هنری خواننده‌ها نیست. اگر مردم این انرژی را در نویسنده‌ها ببینند و ببینند که به نیازهای‌شان پاسخ داده می‌شود، طبیعتاً به دنبال خریدن کتاب می‌روند، ما مخاطبان خود را پیدا خواهیم کرد و...

عوامل دیگری هم هست. مثلاً در جامعه ما و در رسانه‌های ما برای مطالعه تبلیغ نمی‌شود و اگر هم در رسانه‌ها برنامه‌ای در این زمینه ساخته شده، بسیار سطحی و ضعیف بوده است. در همه جای دنیا

رسانه‌ها به این امر یاری و کمک می‌کنند، در صورتی که رسانه‌های تصویری ما چنین دغدغه‌ای ندارند.

بخشی دیگر از مشکلات، به دورانی برمی‌گردد که سانسور شدیدی بر کتاب حاکم شده بود. در واقع، یکی از مهم‌ترین عوامل فرسایش هنر و ادب هر کشور، سانسور است. در دهه‌های گذشته، روزگار نویسنده‌ها خیلی دردناک بود. خود من گاه برای انتشار یک رمان، چندین بار به وزارت ارشاد می‌رفتم و پس از کلی بحث و درگیری، با وضعیت روحی بسیار بدی به خانه برمی‌گشتم. مگر یک نویسنده چقدر انرژی دارد که بخواهد آن را در این راه خرج کند؟

این‌ها نویسنده را دلسرد می‌کند و نتیجه، این می‌شود که تیراژ کتاب این قدر افت می‌کند. با توجه به همه این‌ها می‌توان عوامل مؤثر در عدم استقبال از کتاب را این‌گونه خلاصه کرد:

۱- سانسور دولتی ۲- نقش ناشران دولتی که یاور ادبیات خلاق نبودند و نیستند. ۳- آن گروه از مدیران فرهنگی که شناختی از ادبیات ندارند ۴- مشکلات نشر و بی‌ثباتی قیمت‌ها ۵- سردرگمی اغلب نویسندگان.



### مصطفی خرامان نویسنده

فقط بچه‌ها نیستند که کتاب نمی‌خرند؛ بزرگ‌ترها هم کتاب نمی‌خرند! اصلاً ما فرهنگ خریدن و خواندن کتاب‌مان خیلی ناچیز است؛ چون ضرورت مطالعه را درک نکرده‌ایم. در جامعه ما و در میان خانواده‌ها، تعداد علاقه‌مندان به کتاب، بسیار ناچیز است و بعد، طبیعتاً بچه‌ها به بزرگ‌ترها خود نگاه می‌کنند و از آن‌ها الگو می‌گیرند. اگر بزرگ‌ترها بیشتر به تماشای تلویزیون علاقه‌مند باشند، بچه‌ها هم به تماشای تلویزیون علاقه‌مند می‌شوند. اگر بزرگ‌ترها به مطالعه کتاب علاقه‌مند باشند، بچه‌ها هم به مطالعه رو می‌آورند و به آن عادت می‌کنند. باید فرهنگ کتاب‌خوانی در خانواده‌ها رواج پیدا کند تا بچه‌ها هم به مطالعه گرایش پیدا کنند. بدون شک، اگر پدر و مادر خانواده، به مطالعه علاقه‌مند باشد، وقتی که مثلاً گاهی یک کتاب برای خودش می‌خرد، یک کتاب هم برای فرزندش می‌خرد و به همین ترتیب، کتاب‌خوانی هم جزو ضروریات زندگی می‌شود.

### داوود امیریان نویسنده

واقعیت این است که در کتاب‌ها به نیازهای بچه‌ها کم‌تر توجه می‌شود و آن‌ها سوژه‌ها و مسایل دلخواه خود را در کتاب‌ها پیدا نمی‌کنند. بنابراین، آن‌ها را جذب نمی‌کند. بیشتر کتاب‌ها سوژه‌ها و مسایل اخلاقی را به بچه‌ها تحمیل می‌کنند؛ چیزی که خود ما وقتی که نوجوان بودیم، از آن فرار می‌کردیم و این یعنی تحمیل کردن موضوعاتی که آن‌ها طبیعتاً از آن می‌گریزند.

دلیل دیگر، گرانی کتاب است. گرانی کتاب، به‌خصوص به نوجوانان فشار می‌آورد. مگر یک نوجوان چقدر پول توجیبی می‌گیرد که بخواهد بخشی از آن را به خریدن کتاب اختصاص دهد؟ البته، ممکن است کتاب‌هایی مثل هری پاتر، با وجود قیمت زیاد، خریدار داشته باشد و این نشان می‌دهد که تبلیغات، تأثیر زیادی در فروش کتاب‌هایی از این دست دارد. دیگر این‌که اگر موضوع کتاب جالب باشد، بچه‌ها حاضرند آن را بخرند و با علاقه بخوانند.

ما در کشورمان فرهنگ مطالعه نداریم و خریدن و خواندن کتاب، هنوز جزو ضروریات زندگی نشده است.

در بخش تولید و توزیع، متأسفانه مشکل باندبازی به کتاب لطمه می‌زند. کتاب‌های بازاری و سطحی، به صورت گسترده چاپ و توزیع می‌شوند، اما کتاب خوب روی دست ناشرش می‌ماند و توزیع نمی‌شود. اگر کتاب، خوب توزیع شود، بچه‌ها می‌توانند به آن دسترسی پیدا کنند. من شنیده‌ام که حتی در روستاهای دورافتاده زاهدان، بچه‌ها از کتاب‌ها استقبال می‌کنند و نویسنده‌ها را به نام می‌شناسند؛ چون کانون پرورش در آن جا کتابخانه سیار دارد و کتاب در اختیارشان قرار می‌دهد.

دیگر این‌که دلیل نپرداختن به سوژه‌های خوب، این است که از کتاب‌های ادبی و غیربازاری حمایت نمی‌شود و نمی‌گذارند نویسنده کار خودش را بکند و گاهی برای پرداختن به سوژه‌های خاص، تحت فشار است. اگر نویسنده‌ای هم کتاب خوب بنویسد، با نقدهای غیراصولی، او را و کتاب او را می‌کوبند و فرصت خلاقیت به او نمی‌دهند.